

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

تراب حق شناس

۲۹.۱۰.۰۹

جایگاه اسلام در رژیم جمهوری اسلامی

• هدف ما در این مقاله کوتاه عمدتاً نشان دادن این نکته است که به کار گرفتن ابزار دین به هیچ رو نتیجه ای را که برخی می خواهند بگیرند ثابت نمی کند. آنها به دلیل همین توجیحات دینی، رژیم را «ماقبل سرمایه داری» معرفی میکنند و در پی آن، ستراتژی مبارزه کنونی را استقرار رژیمی سرمایه داری و لیبرالی متعارف تعیین می نمایند ...

از زمان روی کار آمدن جمهوری اسلامی و فجایی که به بار آورده، بسیاری را رسم بر این است که علت مشکل را صرفاً در «اسلامی بودن» رژیم بجویند و همصدا با برخی محافل مطبوعاتی و سیاسی غربی (که موضع گیریشان نسبت به برآمد جنبش های اسلامی، و کلاً دنیای اسلام، یادآور تعصب کور صلیبیان است) می کوشند منشأ بدبختی های مردم ایران و کلاً مسلمانان را نه در انواع ستمدیدی ها و تحمل فشارها از یک طرف و قلدنمنشی و یکه تازی صاحبان سرمایه و قدرت از طرف دیگر، بلکه در اسلام جستجو کنند و استبداد و ظلم و فقر مادی و فرهنگی و تحقیر و فساد و بی عدالتی ناشی از مناسبات استثمارگرانه داخلی و خارجی را نادیده بگیرند.

برخی از «مبارزان» سیاسی سابق هم به این دلخوش اند که برای نشان دادن علل بدبختی های ایران، خیلی راحت و غیرمسئولانه به فحاشی به اسلام بپردازند، به تعصب ایرانی گری، شوینیسیم ضد عربی پناه برند و گمان کنند که اگر اسلام را به عنوان مقصر اصلی دراز کنند و به شلاق بکشند یا مانند برخی به تصوف و عرفان و حتی دین دیگری رو بیاورند، شیطان را از جسم و جان «تمدن ایرانی» بیرون خواهند کرد و «مدرنیته» را به جای آن خواهند نشانند! نمونه های چنین «تحلیلی» را در القابی که درباره رژیم به کار می برند می توان دید: رژیم فقها، رژیم ملایان یا ملاتاریا، حکومت آخندی، رژیم ولایت فقیه، یک مشت روضه خوان، ریشوها، عمامه به سرها، دستاربندان، شمع فروش ها و غیره؛ حرفهایی که جز برای دل خنک کردن فایده ای ندارد و مسلم است که بدین نحو دشمن را نمی توان شناخت و به طریق اولی با آن نمی توان مبارزه کرد.

کشور ما در برابر وضع فاجعه آمیزی قرار دارد که پاسخ و راه حل می طلبد. مردم ایران طی یک قرن برای سومین بار پس از مشروطیت و جنبش ملی نفت به پا خاستند تا خود را از باتلاق سراپا استثمار و دیکتاتوری و تحقیر و فقر و فساد همه جانبه بیرون بکشند. هر طبقه یا قشر اجتماعی، بلکه هر فردی از دید خویش انتظار خاصی از این تحول و زایمان پر درد داشت، اما آنچه برآیند نیروهای فعال اجتماعی به بار آورد همین رژیم ارتجاعی ست که هنوز بر سر کار است. برای کسانی که در تحلیل این فاجعه، سراغ ساده ترین نمونها را می گیرند چه چیز راحت تر از اینکه به دهان همین رژیم چشم بدوزند و هر ادعایی را که او کرد، همچون حقیقتی مسلم، علت العلل وضع فلاکت بار کنونی معرفی کنند؟ رژیم خود را «اسلامی» می داند و هر جنایتی را به نافع عقیده اسلامی می بندد، پس لابد همین است! به خاطر داشته باشیم که دآوری راجع به اشخاص بر اساس آنچه خودشان درباره خویش می گویند کاملاً خطا ست. آنان که رژیم جمهوری اسلامی را بدین نحو که ذکر شد «زیر ضربه» می گیرند در دام رژیم اند و درست همان راهی می روند که رژیم ترسیم کرده است. رژیم خود را اسلامی می داند پس، تباهی ها همه از اسلام است و در این باره می توان با کمترین اطلاع از اسلام و تاریخ و تحولات و شاخه ها و فراز و فرودهای آن با کینه تیزی و نثار ناسزا خود را مترقی جا زد، راحت شد و «جواب» مسأله را یافت!

سرنخ این موضع گیری های به اصطلاح مخالف را در همان خط مشی رژیم باید جستجو کرد و اینگونه مخالفان، تنها به آسیاب رژیم است که آب می ریزند. هر دو مطلق می اندیشند و استدلال می کنند، هر دو، نقطه افراطی مقابل یکدیگرند و به عبارت دیگر، دو روی یک سکه اند که هیچ پاسخ درستی به مسأله نمی دهند. رژیم درک خود از اسلام را که صرفاً بر طبق منافع اوست مطلق می کند، پدیده اسلام را از محتوای اجتماعی و تاریخی اش تهی می کند و آن را برای دنیای امروز، آنهم به طور درستی، قابل اجراء اعلام می نماید، بی آنکه خود چنین باوری داشته باشد و در عمل چنین کند (این را در ادامه مقاله خواهیم دید). طرف مقابل هم کل یک فرهنگ و عملکرد تاریخی و اجتماعی آن را در حرف و با عصبانیت هر چه تمام تر رد می کند، بی آنکه خود از قلمرو و نفوذ فرهنگی آن بتواند خارج شود.

اسلام نیز مانند یهودیت و مسیحیت و در ادامه آنها، جریان دینی، فرهنگی و تاریخی وسیع و عمیقی ست در تاریخ بشری که هرگز درک واحدی از آن وجود نداشته است. این یک جهان بینی ست که در رابطه تنگاتنگ با نیازهای مادی جوامع معینی از بشر در طول تاریخ به وجود آمده، تحول یافته و با منافع مشخص ملت ها و گروه ها و حتی افرادی که با آن سروکار داشته اند رنگ گرفته است. اشکال از اینجا ناشی شده که گروه های اجتماعی معین برای تحکیم منافع خود، درک ویژه و مرحله ای خویش را تقدس و ابدیت بخشیده اند و رقیبان و مخالفان خود را در آن مرحله مزورانه مخالف آن تقدس معرفی نموده سرکوب کرده اند.

اگر اسلام را به عنوان یک دین و فرهنگ جاری شده در تاریخ در نظر بگیریم (با همه بار نهادی و حقوقی که آن را با مکتب های فکری دیگر متمایز می سازد)، و نه یک ایدئولوژی و امر مقدس که انحصار حقیقت در دست او ست، می توانیم «جنگ هفتاد و دو ملت» را به قول حافظ «عذر بنهیم»، مذهب را امری شخصی و جزء حقوق مدنی افراد جامعه بدانیم که بدان باور داشته باشند یا نداشته باشند، بدان عمل کنند یا نکنند، آن را تبلیغ، یا با آن مبارزه نظری کنند. تنها در این صورت است که می توان حساب دستگاه دین را از دولت جدا کرد و اصل لائیسیتیه را که یکی از دستاوردهای مبارزات بشریت و انقلاب فرانسه است در زندگی فردی و اجتماعی وارد کرد. از همین روست که دولت باید درباره دین موضعی خنثی داشته باشد، نه حمایت، نه مخالفت.

در بحث پیرامون درک واحد یا متعدد از اسلام، من خود، زمانی در سال ۱۳۵۸ در مقالاتی تحت عنوان «ولایت فقیه: گشادترین کلامی که بر سر مردم ایران می رود» در نشریه پیکار گفته ام «اسلام یعنی همین که خمینی می گوید». اما امروز می فهمم که این سخن درست نیست. اسلام خمینی فقط یک نوع تفسیر آن است. ما که حاضر نبودیم و نیستیم برداشت پل پوت، بر ژنف و استالین ... را با کمونیسم یکی بدانیم اسلام را هم نمی بایست به درک و عمل خمینی از آن محدود کنیم. اسلام که به عنوان یک دین و فرهنگ زنده مانده، علتنش قابلیت رفرمی ست که داشته و دارد و خمینی هم در آن تغییرات و رفرم هایی متناسب با مصالح خود و طبقه ای که آن را نمایندگی می کرده داده است که در سطور بعد به آنها اشاره خواهیم کرد.

اسلام حتی در قرآن درک واحدی از اصول خود ارائه نمی دهد. همه منطبق با شرایط زمانی و مکانی جنبشی ست که برای توجیه و تئوریزه کردن آن ابداع شده بود. مثل هر ایدئولوژی دیگر. همه فرزند زمان خودند. نمونه بدهیم: دین اسلام در دوران نخستین، زمانی که از یک گروه کوچک و ضعیف از پیروان محمد تجاوز نمی کرد و مورد طعن و لعن و بایکوت اکثریت اهالی مکه بود سهل گیری و مدارا و همسازی با مخالفان را اصل قرار می دهد. در سوره ۱۰۹ (الکافرون) می خوانیم: «بگو ای کافران. من آنچه را که شما می پرستید نمی پرستم. شما هم آنچه من می پرستم نمی پرستید. من نیز پرستنده آنچه شما می پرستید نیستم. و شما هم پرستنده آنچه من می پرستم نیستید. شما دین خود دارید و من هم دین خودم را دارم.» (۱)

در جای دیگر، زمانی که وضع گروه مسلمانان بهتر شده و قدرتی گرفته اند اما هنوز آراء و گرایشات مخالف نیرومندند، راه استدلال و مقایسه را پیش می کشد. در سوره بقره آیه ۲۵۶ می خوانیم: «کار دین به اجبار نیست، زیرا راه و بیراهه آشکار شده است.» (۲) در زمان و شرایط دیگر و بر پایه منافع مرحله ای جنبش خود، سر مشقی برای آشتی و جلوگیری از آتش اختلافات فرقه ای ارائه می دهد: «کسانی که ایمان آورده اند [یعنی مسلمانان]، یهودیان، ستاره پرستان، و مسیحیان که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشند و نیکوکاری کنند نه ترسی خواهند داشت و نه اندوهی.» (۳) و نظیر همین آیه در سوره بقره آیه ۶۲ و نیز در سوره حج آمده که از زردشتیان و حتی مشرکان نیز نام می برد و می گوید که اختلافات و جنگ فرقه ای پیش نیاید: «کسانی که ایمان آورده اند [یعنی مسلمانان] و یهودیان و ستاره پرستان و مسیحیان و آنها که مشرک اند، خدا آنها را در روز قیامت، از یکدیگر جدا و مشخص خواهد کرد. او شاهد همه چیز هست.» (۴)

اما وقتی از موضع قدرت سخن می گوید و برای پیشبرد مقاصد اجتماعی و سیاسی خود، طرد مخالفان را ضروری می داند، پس از اشاره به نقاط مشترک خود با یهودیان و مسیحیان، صریحاً می گوید: «هرکس غیر از اسلام دینی برگزیند هرگز از او پذیرفته نیست و در آخرت از زیانکاران است.» (۵) با تغییر شرایط، همین دین که خود را «آئین آسانگیر و نرم خوی» (۶) معرفی می کرد، آنجا که پیشرفت با اعمال زور و خونریزی امکانپذیر است می گوید: «چون با کافران روبرو شوید آنها را گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پا درآورید ...» (۷)

انطباق با شرایط زمانی و مکانی جهت تحقق نیازهای مادی معین هر مرحله نه تنها در مواردی که ذکر شد بلکه در ده ها مورد دیگر که همه احکام ابدی و مقدس و لایتنغیر تلقی می شوند، دیده می شود. اسلام یک حرکت اجتماعی در زندگی بشر از ملت های متعدد بوده که در طول تاریخ به صدها شکل و رنگ درآمده و همین تنوع و تحرک و دینامیسم بوده که تا امروز آن را باقی نگه داشته است. اشتباه این است که آن را در یک شکل و محتوا ببینیم و مقدس و بسته و جاودانی تلقی کنیم. این اشتباه اگر در تأیید آن باشد به بنیادگرایی می انجامد و تعصب کور، و اگر در مخالفت با آن باشد به موضعی خصمانه که در هردو حالت، حقیقت آن جریان تاریخی شناخته نشده است. موضع خصمانه و نفی گرا فقط می تواند به تعصب معتقدان دامن بزند و کار را به جنگ های فرقه ای بکشاند. این خطری است که باید جلوی آن را گرفت. در چنین جنگی همه بازنده اند.

اسلام هم مانند هر ایدئولوژی دیگر وسیله ای است که گروه ها یا افراد برای توجیه منافع خود از آن استفاده می کنند و باید آن را جریانی دید که در ۱۴۰۰ سال پیش در یک جامعه معین و به دنبال پیشینه های مادی و فرهنگی اش پدید آمده و مثل رود در تاریخ جریان یافته و در جریانات دیگر هضم شده یا آنها را در خود هضم کرده و به نوبه خود در مسیر حوادث تأثیر گذارده و تمدن اسلامی را به وجود آورده است.

جریانات مدعی اسلام در دنیای معاصر اسلام واحدی ندارند و ما ده ها نمونه اش را تنها در ایران سراغ داریم. پس بیهوده به نبرد با اشباح نباید پرداخت. منافع دینی یا فلسفی معین را موجب می شوند باید زیر ضربه گرفت و همراه با آن توجیهات فکری و ایدئولوژیکش را. بعضی چنان با به اصطلاح اسلام درگیر شده اند که حاکمیت را که در ایران طبقاتی است و از منافع طبقات و اقشار معینی حمایت می کند و ماشین سرکوبش را با درک طبقاتی غریزی اش علیه مخالفان به راه می اندازد در عیا و عامه و ریش و نماز جمعه خلاصه می کنند به طوری که حتی درکشان از «رژیم ولایت فقیه» آنقدر سطحی و محدود است که گویا اگر کت و شلواری ها بیابند دیگر مشکلی در کار نخواهد بود. به نظر ما هر رژیمی هم که پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران بر سر کار می آمد و با توجه به زمینه ناآماده و تضاد منافع شرکت کنندگان در انقلاب و مناسبات جهانی امروز می خواست حاکمیت بخشی را بر بخش های دیگر تحمیل نماید و با اینهمه مخالف روبرو بود کار دیگری جز توسل به سرکوب، البته زیر پوشش های متفاوت، نمی کرد. پوشش ها و توجیهات را با محتوای اعمال یک رژیم یا حتی افراد نباید اشتباه کرد.

به نظر ما اسلام، با درک خاصی که رژیم جمهوری اسلامی از آن دارد اسب اوست و سلاحی در دستش. رژیم هرگز درک خود را از اسلام به صورت جامد نگه نداشته، هرطور خواسته از آن سود جسته و اگر به نفعش نبوده آن را به کلی کنار گذاشته است. همان طور که کسان یا رژیم های دیگر از دموکراسی، سوسیالیسم، صلح، حقوق بشر ... مثل ابزار استفاده می کنند (بدون آنکه بخواهیم این مثالها را عیناً شبیه همدیگر بدانیم). رژیم را در عملکرد اجتماعی و اهداف طبقاتی اش باید مورد حمله قرار داد وگرنه فحاشی به اسلام نه تنها مشکلی را حل نمی کند بلکه وسیله دیگری برای عوامفریبی در اختیار رژیم می گذارد. در بین اپوزیسیون رژیم هستند کسانی که چون هیچ ایرادی به عملکردهای طبقاتی رژیم و ایدئولوژی سرمایه دارانه او ندارند بنا بر این، از این دیدگاه حرفی نمی توانند بزنند و ناگزیرند به ماسک و ظاهر رژیم حمله کنند و بحث را بدون هیچ پشتوانه علمی و منطقی به حمله به اسلام (که معلوم نیست دقیقاً چیست) بکشانند.

به اسلام باید به عنوان یک فرهنگ (به وسیع ترین معنای کلمه) نگریست که در سیر تاریخ، هر امر مقدس آن نیز به امری عادی بدل شده است. می توان از آثار منفی یا مثبت آن سخن گفت، آن را نگه داشت یا با آن مبارزه نمود. می توان با دین و مذهب به لحاظ فلسفی مبارزه کرد و عملکرد آن را در عرصه های اجتماعی و سیاسی به نقد کشید و برای مسائل امروز و فردا در جستجوی پاسخ بود. می توان به جای بنگویی صرف به اسلام و ترکاندن عقده ناشی از ستم ها و تبهکاری های رژیم جمهوری اسلامی بر روی اسلام، به فکر این بود که چرا اینهمه توده های محروم در کشورهای مسلمان و غیر مسلمان (از جمله در آفریقا و آمریکا) به اسلام - با تعبیر خاص خودشان از آن - روی می آورند، چه کم دارند، به جستجوی چه اند؟ و در اسلامشان چه می یابند؟ توده های حزب اللهی که شیفته «اسلام سیاسی» (ایدئولوژی حکومتی) و اسلامگرایان متعصب می شوند، حتی وقتی به جنایت دست می زنند، حتی وقتی به بالهای خفاش فاشیسم تبدیل می شوند خود قربانی اند؛ قربانی محیطی که از نابرابری اجتماعی، سرکوب آزادیها و انواع محرومیت ها سرشار است؛ محیطی که هیچ پدیل امید بخشی برای آینده ندارد و لگدمال شدگان را به شورش کور، و به تخریب همه چیز وا می دارد؛ محیطی که در برابر خطر «تروریسم اسلامی» فقط سرکوب و تروریسم دولتی همه جا حاضر و ناظر را ارائه می دهد نه ریشه یابی، آگاهی و درمان را (که طبعاً چنین انتظاری از آن نمی توان داشت). در چنین محیطی که دو طرف معادله آن دو حریف و در عین حال دو همپیمان امثال بوش و بن لادن قرار دارند این توده های ستمدیده اند که قربانی همیشگی اند. خطر در «اسلام سیاسی» است و در سوء استفاده از احساسات مذهبی و صادقانه کسانی مبتلا به فقر مادی و معنوی، به منظور رسیدن به قدرت و سوار شدن بر گرده آنان.

می گویند رژیم ایران رژیم ایدئولوژیک است. گویا رژیم های دیگری می شناسیم که ایدئولوژیک نیستند. در «دموکراسی های» غرب مگر ایدئولوژی سرمایه داری و لیبرالیسم حاکم نیست؟ اگر بین احزاب راست میانه و سوسیال دموکرات که به تناوب، حکومت این

کشورها را در دست دارند فرق ایدئولوژیک جستجو کنید چندان فرقی نمی یابید. بیهوده نیست که می گویند دیگر فرقی بین چپ و راست وجود ندارد و ایندو تعبیر بی معنا شده اند. کسانی حتی از «پایان ایدئولوژی ها» سخن می گویند. اگر اندکی این پوست و رویه را کنار بزنیم خواهیم دید که به هیچ وجه بدون ایدئولوژی نیستند. رژیم ایران هم حتماً ایدئولوژیک است، اما فرقی با رژیم های سرمایه داری غربی این است که در ایران توجیه منافع سرمایه داران و حاکمیت شان اساساً با دستگاه دین صورت می گیرد ولی در جاهای دیگر این توجیه را قانونی عرفی بر عهده دارد که مورد قبول طبقه حاکم است. تفسیر از دین یا از قانون جامد نیست و تابعی ست از منافع حاکمان. اما توجیه منافع طبقه حاکم با ابزار دین ابعاد گسترده تر و عمیق تری می یابد و زندگی خصوصی افراد را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. رژیم به این دلیل برای توجیه اقدامات سرکوبگرانه اش از دین بهره می جوید که با این کار تیزتر و عمیق تر می توان برید. در یک قانون عرفی لائیک کسی را نمی توان به جرم ارتداد کشت ولی رژیم لازم دارد بکشد و از اینرو از دین سود می جوید. بدون استفاده از دین نمی توان از رماتی که سلمان رشدی نوشته استفاده کرد و آن را به ماجرائی سیاسی برای عربده کشی و باجگیری در دنیا تبدیل کرد. رژیم این را لازم دارد و می کند. تا کنون حتی یک مورد نمی توان یافت که اسلام مانع کاری شده باشد که رژیم خواسته است انجام بدهد، بلکه هرکاری را هم که نمی توانسته به طور عادی انجام دهد و برای ادامه حاکمیت خود لازم داشته با توجیه و چماق دین انجام داده است. رژیم برای تحکیم قدرت خود نیاز به جاسوس در هر خانه داشت، این ابزار را دین می توانست فراهم کند. «ارتش ۳۶ میلیونی خبرچینان» که خمینی می خواست، تنها از این طریق میسر بود. چطور می شد تصور کرد که مادر به جسد تیرباران شده فرزندش چنان نگاه کند که به لاشه خوک؟!!

به یاد داشته باشیم که رژیم با اسلام، یعنی حربه ای که در دست دارد، هرگز برخورد نگردد، بلکه مطابق با شرایط و منافع طبقاتی و مادی اش آن را تفسیر و تأویل کرده، به کار گرفته و یا زیرپا گذاشته است. به چند نمونه زیر توجه کنید:

۱- مالکیت در اسلام مقدس است و شاهد آن حکم معروف «مردم نسبت به اموال خویش تسلط (اختیار کامل) دارند» (۸) می باشد؛ اما چون، در اوایل کار، رژیم بایست مشروعیت خود را از طریق پاسخ دادن به برخی خواست های توده ها به دست می آورد و اموال و زمین های مالکان وابسته به رژیم سابق را مصادره می کرد، در برابر «اصل مالکیت»، «احکام ثانویه» (یعنی احکامی که استثناً و از سر ناچاری صادر می شود) را پیش کشید.

۲- حرام بودن ربا در اسلام بسیار آشکار است (۹) اما چون گردش سرمایه در نظام سرمایه داری، بدون ربا و عملیات بانکی امکان ندارد، از سالها پیش از خمینی، ربا را با کلاه شرعی و دست به دست کردن «حلال» کرده بودند. اما بانک هم بود و به ازای پس انداز، بهره می پرداخت. رژیم باید سیستم بانکی «اسلامی» را درست می کرد تا ربا توجیه شود. سیستمی بانکی که برخی کلمات در معاملات آن عوض شده است، مثلاً به جای سود، می گویند جایزه یا کارمزد. این حیلۀ شرعی به مذاق سرمایه داران در جاهای دیگر هم مزه کرد و هم اکنون در کشورهای نفتی خلیج و نیز در اروپا، به ویژه در انگلستان، بانک های اسلامی فعال اند و میلیاردها دلار از ذخیره هایی که مهاجرین مسلمان مایل نبودند به بانک ها بپردازند هم اکنون در دست خویش دارند.

۳- موسیقی حرام بود و خمینی در نخستین ماه های روی کار آمدنش همچنان بر این حکم تصریح می نمود. مجتهدین به همین دلیل رادیو را ابزار لهو و لعب می دانستند و از خرید و فروش آن منع می نمودند (مسأله ۲۸۸۹ و ۲۸۹۰ توضیح المسائل خمینی). اما بعد از «انقلاب» بدون موسیقی نمی شد رادیو و تلویزیون داشت، نمی شد سرود در مدح امام پخش کرد و به توجیه رژیم پرداخت. از این ابزار چون فوایدی عاید اسلام (یعنی رژیم) می شد پس مجاز گردید.

۴- کشتن ده ها هزار نفر از مخالفین در زندانها و به سلاخی فرستادن صدها هزار نفر در یک جنگ ۸ ساله به سادگی قابل توجیه مذهبی نیست، اما چون لازم بود کشته شوند، شدند و توجیه گشت با صدها دروغ از نوع کلید بهشت یا دیدن امام زمان در جبهه و صحنه سازی های لازم و اتهام ارتداد و محاربه با خدا...

۵- بخش دیگری از خود رژیم، گاه توجیه ها و تفسیرهای بخش حاکم را نمی پذیرفت و استدلال می کرد تا در راه اقدامات دولت مانع ایجاد کند و مانند منتظری بخواهد از «زیاده روی که آبروی اسلام را می برد» جلوگیری کند، اما خمینی برای دولت اسلام این حق را قائل شد که حتی جلوی نماز را بگیرد. یک بار خامنه ای در خطبه نماز جمعه اظهار داشت که دولت می تواند در کلیه موارد دخالت کند مگر آنجا که به ضروریات دین مربوط باشد و خمینی همان روز بلافاصله به او پاسخ داد که «معلوم می شود شما اسلام را نفهمیده اید. دولت اسلام می تواند حتی نماز را تعطیل کند.» (نقل به معنی)

۶- خمینی روابط تجاری و سیاسی را با اسرائیل مجاز نمی دانست (مسأله ۲۸۳۴ توضیح المسائل)، اما در زمانی که هنوز بنی صدر بر سر کار بود برای شهربانی مسلسل های یوزی خریدند و تصویبنامه مربوط به آن در روزنامه رسمی کشور هم منتشر شد. داستان خرید اسلحه از اسرائیل در زمان جنگ با عراق هم که دیگر خیلی معروف است.

۷- رژیم لازم دارد در دل های مردم رعب ایجاد کند و از جمله به سنگسار زنان متوسل می شود. سنگسار از آئین یهود به آئین اسلام سرایت کرده ولی برای اثبات زنا محصنه (زن شوهردار) لازم است چهار مرد عادل شهادت دهند که متهم را در حال عمل جنسی (در

لحظه دقیق آن) به چشم خود دیده اند و این شرطی ست که اثبات اتهام را در عمل نزدیک به محال می سازد، اما رژیم لازم دارد چنین «حکمی» را که در اصل و صرف نظر از شروط آن، ظالمانه و ارتجاعی ست به اجراء درآورد و می آورد. کاری به شروط شرعی و غیره ندارد.

۸- طبق قوانین اسلام (که عموماً بنا بر شرایط و موقعیت های مختلف وضع شده) غیر از «وجوه شرعی» (یعنی خمس و زکات و رد مظالم و نظایر آن) پولی نباید از مردم گرفت، اما رژیم، مالیات را که حکومت های «غیر اسلامی» مقرر کرده اند گرفته و می گیرد چون به نفع رژیم است - و با همین کار خود ثابت می کند سیستم مالیاتی اسلامی (چنان که اقتصاد اسلامی) وجود خارجی نداشته و ادعاهای رژیم چیزی جز «نخود سیاه» نبوده که ساده باوران را به جستجوی آن فرستاده اند.

۹- خمینی خود بارها و به درستی گفت که دیروز در پاریس این بود مصلحت و امروز مصلحت چیز دیگری ست. اگر منشأ پیدایش احکام مختلف اسلامی را جستجو کنید همه از مصلحت کوچک و محلی معینی مایه گرفته (مثل تیمم) و به تدریج به صورت قانون و احکام و واجبات درآمده. به همین شکل بوده که برخی دعاها و حرکات مشخصی در انجام عبادات به وجود آمده (مثلاً سنی ها دست بسته نماز می خوانند که اگر شیعه چنین کند نمازش باطل است یا وضو را شیعه یک طور می گیرد و سنی طور دیگر...) باری، اگر به فرض، اوضاع بر این منوال ادامه یابد از کجا معلوم که «نماز وحدت» که برای آشتی رئیس جمهور بنی صدر و نخست وزیر رجائی در ایران خوانده می شد در آینده مثل نماز آیات (که برای زلزله و ... می خوانند) در رساله های عملیه نیاید!

موارد متعددی می توان بر شمرد که ثابت می کند رژیم برای حفظ قدرتش هیچ «خدائی» نمی شناسد و همه جانماز آب کشیدن هایش برای مصرف دیگران است نه خودش. چرا که تا امروز هیچ جنایتی، هیچ دروغی، هیچ خیمه شب بازی (نظیر تعیین یک شبه خامنه ای به عنوان «رهبر» و بعدها مرجع تقلید به جای خمینی) و هیچ تهمتی علیه مخالفان و هیچ دزدی و فساد و رشوه خواری و فساد با مشکل «قوانین» و «محرّمات» و «اخلاقیات» اسلامی مواجه نشده است. در طول تاریخ هم همین بوده، چه تاریخ اسلام و چه غیر از آن. اسلام هرگز هویت جداگانه ای از مصالح طبقات یا اقشاری که به نحوی معین از آن دم می زده اند و موضع شان را با آن توجیه می کرده اند نداشته است. بی خود نباید دنبال چیزی مجرد رفت و خود را به قیل و قال های غالباً بیهوده ای که در دو سه دهه گذشته بر سر اسلام برپا شده است مشغول نمود. دنبال چنین مجهولی رفتن یعنی در دام رژیم افتادن. وقتی هاشم آغاچری را محاکمه می کردند در یک رادیوی خارج کشور بحث بر سر این بود که باب اجتهاد چیست و جایگاه مجتهد کدام؟! ... به عقیده نگارنده این چیزها را رژیم برای مشغول کردن مردم پیش می کشد و خود به ریش همه می خندد. همین طور است اگر کسی برای درک مفهوم فلسفی «آزادی» از نظر بوش و نومحافظه کاران کاخ سفید به این طرف و آن طرف بدود! و از فلاسفه مدد بخواهد!

گاه در اطلاعاتی هابی که مخالفین رژیم می دهند آن را رژیمی ایدئولوژیک می خوانند، طوری که گویا این ایدئولوژی برای خود رژیم یا هر کدام از باند هایش نیز درد سر درست می کند و مانع اقدامات آنها ست. این تصویری ست اشتباه. اینکه رژیم اقداماتش را برای مردم توجیه ایدئولوژیک می کند (مثل اینکه شرکت در فلان انتخابات «واجب شرعی!» ست یا «مبم اتمی در اسلام حرام است!») ناشی از این است که قدرت گیری این رژیم با تکیه و استناد به خواست هایی بود که با فرهنگ و زبان مذهبی بیان می شد؛ فرهنگی که وسیله ارتباط و انسجام بخش وسیعی از مردم طی قرن ها حاکمیت دیکتاتوری بوده و البته زبان افسانه های مقدس و معجزات و رستگاری های ابدی و فریفتاری های هول انگیز که در اواخر دوره شاه به «زبان روز» هم آراسته شده بود. به کارگیری این فرهنگ یکی از وسایلی بود که مردم به جان آمده را به دنبال این بخش از بورژوازی حریص و تشنه کشاند. چنان که همین زبان خمینی قند در دل امپریالیست های غرب آب می کرد که می خواستند تنها رقیبشان یعنی شوروی را از افغانستان بیرون کنند و همانطور که قطب زاده می گفت جمهوری های آسیایی شوروی را هم بشورانند و پیامد هایش را دیده ایم. سوار شدن بر مرکب دین فوایدی بی نظیر دارد! بیهوده نیست که بوش هم پس از انتخاب اخیرش گفت: «حالا احساس می کنم که خدا خود در کاخ سفید است!» رژیم هنوز هم - هر چند بسیار کمتر از پیش - به این فرهنگ احتیاج دارد و آن را به کار می گیرد. رفسنجانی کاندیداتوری خود را برای ریاست جمهوری، منوط به تشخیص «وظیفه شرعی» اش کرده است! طبعاً وقتی به این «زبان خاص و فرهنگ اسلامی» احتیاج نداشته باشد زبان دیگری خواهد گشود. زبان باندی که به قدرت می رسد متناسب با شرایطی ست که او را به قدرت رسانده، زبان پینوشه را در شیلی، زاهدی را پس از ۲۸ مرداد، سوارتو را پس از کودتا علیه سوکارنو و پلنتسین در روسیه و بوش را در آمریکا با هم مقایسه کنید خواهید دید که به نام دموکراسی و آزادی ... همان جنایاتی را می شود مرتکب شد که با توجیه اسلام. به نام مسیحیت، انکیزبسیون و جنگ های صلیبی راه افتاد و ظاهراً به اتکاء افسانه های تورات و البته با توپ و تانک، فلسطین اشغال شد. ترومن هم بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی را «به سیاست از خداوند» و بنا بر «مشیت الهی» توجیه کرد. چنانکه به نام کمونیسم هم جنایات غیر قابل بخششی رخ داده است. باید تصریح کرد که اسلام را نمی توان بی رنگ و بی طرف تلقی کرد زیرا به همان میزان که از منافع طبقات معینی جانبداری می کند همان رنگ و ماهیت را به خود می پذیرد. درک تاریخی از اسلام را هرگز نباید کنار گذاشت. چنانکه بیهی ست با نگاه به عقب نمی توان جلو رفت و نباید گذاشت مردگان بر زندگان حکم برانند.

سرانجام بد نیست ببینیم رژیم چه نیازی به اعمال فشار روی زنان برای رعایت حجاب دارد؟ پاسخ این است که حجاب بارزترین نماد و تنها مارک تجارتي «اسلامی» ست که برای رژیم باقی مانده و طبقه حاکم نیاز دارد اولاً به کسانی که پایه های کور و بی چون و چرای او هستند (و هردو از وجود یکدیگر بهره مندند) ثابت کند به اصطلاح غیرت و ناموس و عفت اسلام را از «تهاجم فرهنگی» حفظ می کند. ثانیاً تأثیرات درک مردسالارانه ریشه دار در جامعه را نیز باید در نظر داشت که در عین مجاز دانستن صد نوع هوس بازی شرعی و صیغه در مورد «ناموس» دیگران، به «ناموس» خود خیلی غیرتی می نگردد و از تحمیل حجاب، در ته دل خشنود است! اما نکته سوم و مهمتر از همه اینها ایجاد رعب و تحقیر و تحمیل سلطه سیاسی بر جامعه است. یک لحظه فکر کنید که با همین قانون یکی دو سطری حجاب، نصف بیشتر جمعیت ایران تحت سلطه و مادون شهروند عادی قرار می گیرد. آن وقت، هزاران پیامد این تنزل شأن انسانی زنان را خود در نظر بگیرید.

رژیم سرمایه داری حریص و نوکیسه ایران در راه تشدید استثمار و پرتز کردن جیب ثروتمندان و به خاک سیاه نشان دادن اکثریت مردم ایران توانسته است با استناد به اسلام، بسیاری از دستاوردهای جنبش کارگری را زیر پا بگذارد. خمینی از ماههای نخستین به قدرت رسیدن، به سرمایه داران اطمینان می داد که منافع شان در حکومت اسلامی بهتر از هر جای دیگر تأمین است. احمد توکلی وزیر کار دهه ۱۳۶۰ کوشید مناسبات بین کارگر و کارفرما را بر اساس «قانون اجاره» (!) تنظیم کند، هر چند به خاطر مبارزات جاری کارگران در این کار موفق نشد، اما اقدامات دیگر رژیم، از جمله رفع شمولیت قانون بیمه های اجتماعی از کارگاه های کمتر از پنج نفر، به نتیجه رسید. آنها که به اعتبار ویرانی های فراگیر کنونی، رژیم ایران را «بی لیاقت» می دانند بد نیست نگاهی به درآمدهای بی حساب دست اندرکاران و حتی کارگزاران دست چندم رژیم ببندازند تا برایشان معلوم شود که ایران بهشت سرمایه داران است! همان کاری که سرمایه داری در همه جای دنیا مرتکب می شود. کجا را به خاک سیاه نشانده اند؟ استفاده از ابزار اسلام برای بقای رژیم چه بسا از چاه نفت هم مهمتر بوده و هست. اما این شیشه عمر رژیم نیست. رژیم سرمایه داری حاکم، برای بقای خود می تواند با حربه دین حتی الغای «حکومت دینی» را هم توجیه کند. «ماکیاولیسم» سالهاست پیش اینان لنگ انداخته است!

هدف ما در این مقاله کوتاه عمدتاً نشان دادن این نکته است که به کار گرفتن ابزار دین به هیچ رو نتیجه ای را که برخی می خواهند بگیرند ثابت نمی کند. آنها به دلیل همین توجیهات دینی، رژیم را «ماقبل سرمایه داری» معرفی میکنند و در پی آن، استراتژی مبارزه کنونی را استقرار رژیمی سرمایه داری و لیبرالی متعارف تعیین می نمایند. حال آنکه بیش از ۴۰ سال است سلطه مناسبات سرمایه داری در ایران برقرار شده و امروز، تنها با مبارزه ای همه گیر و همه جانبه که جهتگیری ضد سرمایه داری داشته باشد و مصالح اکثریت عظیم جامعه را که زحمتکشان اند در نظر بگیرد می توان گامی به جلو برداشت، نه با بدیل هایی که هرکدام به نوعی درجا زدن، یا حتی بازگشت به عقب است. این رژیم طبقاتی را مبارزه همه جانبه اکثریت مردم ایران که کارگران و زحمتکشان و محرومان اند و بیش از هر طیف دیگری به آزادی و برابری نیاز حیاتی دارند باید سرنگون کند. اگر کسی به راستی دموکرات است باید با این اکثریت همراه باشد و در تدارک جدی این راه قدم بردارد.

پاورقی ها:

- ۱ - قل یا ایها الکافرون. لا أعبد ما تعبدون. ولا أنتم عابدون ما أعبد. ولا أنا عابد ما عبدتم. ولا أنتم عابدون ما أعبد. لکم دینکم ولی دین. (سوره کافرون، آیه ۱ تا ۶ که کل سوره است)
- ۲ - لا إکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی (سوره بقره، آیه ۲۵۶)
- ۳ - إن الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصارى من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحاً فلاخوف علیهم و لا هم یحزنون. (سوره مانده، آیه ۶۹)
- ۴ - إن الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصارى و المجوس و الذین أشركوا إن الله یفصل بینهم یوم القیامه إن الله علی کل شیئ شهید. (سوره حج آیه ۱۷)
- ۵ - و من یتبع غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین. (سوره آل عمران آیه ۸۵)
- ۶ - یُعْتَبَرُ عَلَی شَرِیعَه سَهْلَه سَمَحَه. (حدیث نبوی)
- ۷ - فإذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی إذا أثنتموهم... (سوره محمد آیه ۴)
- ۸ - الناس مسلطون علی أموالهم (حدیث)
- ۹ - أحل الله البیع و حرّم الربوا. (سوره بقره آیه ۲۷۵)